که نیست در سر من جز هوای خدمت او ٭ که نیم باشمع انک خدمتی بهوا اسندن غیری
یوقدر ٭ تحقیق همت او تقدیرمن در یعنی با همتم بو که وحق معروف در ٭ بهشت اگرچه نه جای
گناهکارانست ٭ جنت اگرچه گناهکارلر یری دگلدر ٭ بیار باده که مستظهرم برحمت او
شراب گتور که انک رحمتنه مستظهرم مراد کثرت گناه سببی ایله رحمت حقدن مایوس اولمازم
دیمکدر ٭ چراغ صاعقهٔ آن سحاب روشن باد ٭ اول سحابک صاعقه سی چراغی روشن اولسون
که زد بخرمن ما آتش محبت او ٭ که اول اللهک محبتی آتشنی بزم خرمنزه اوردی بعض
نسخ ده مصراع اول بویله واقع اولمشدر ٭ هزار آفرین خدا بر بلای آن طوفان ٭ اول طوفان
بلاسی اوزره خدانک بیک تحسینی اولسون مراد انانیتی ازاله ایدن جرم وبلا که قرب خدایه
سبب اوله تحسینه لایق اولور دیمکدر ٭ بجرمی که رخت ما بخریم افکنند ٭ بشهر
زخاطئی که بر دوی ود پاکتر ٭ بیار باده که دوشم سروش عالم غیب ٭ شراب گتور که
دون گیجه یا که عالم غیبک فرشته سی ٭ نوید داد که عامست فیض رحمت او ٭ بشارت
ویردی که انک رحمتی فیضی عامدر ٭ بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی ٭ میخانه نک آستانه
اوزره اگر بر باش گوره سن ٭ مزن بپای که معلوم نیست نیت او ٭ ایاغک ایله اورمه
زیرا انک نیتی معلوم دگلدر مراد بودر که بر فاسق گبی سنه اولنی مردود حق ظن اتمه
احتمال در که او لسان ایله تحت قبابی لا یعرفهم غیری حسبنجه مقبول درگاه اوله ٭
کسی را که نزد یک ظنت بد او دست ٭ چه دانی که صاحب ولایت خود او دست ٭ مکن
بچشم حقارت نگاه در من مست ٭ بن مسته حقارت چشمی ایله نظر ایلمه ٭ که نیست
معصیت و زهد بی مشیت او ٭ زیرا معصیت و زهد حق انک اراده سنسز دگلدر
نمیکند دل من میل زهد و توبه ولی ٭ بزم گوکلم زهد و توبه یه میل ایلمز اما ٭ بنام خواجه
بکوشیم و فر دولت او ٭ خواجه نک نامنه وانک دولتی فرینه سعی ایدلم مراد هیچ بر طریق
ایله سعی وما فراغت جایز دگل ایدوکن اشعار در ٭ دلا طمع مبر از لطف بی نهایت

دوست

دوست ٭ ای دل دوستک نهایتسز لطفندن امید کسمه ٭ که می رسد
همه را لطف بی نهایت او ٭ زیرا انک نهایتسز لطفی جمیعنه ایرشور
دوستدن مراد باری تعالی در ٭ مدام خرقهٔ حافظ بباده در گروست
حافظک خرقه سی دایم شرابه رهندر ٭ مگر ز خاک خرابات بود طینت او
وار ایسه انک طینتی میخانه خاکندن اولدی خرقه دن مراد وجودی در باده دن
مراد عشق در طینت دن مراد خلقتی در ٭ وله ایضا ٭ تاب بنفشه میدهد
طرهٔ مشکسای تو ٭ سنک مشک رایحه لو طرک بنفشه یه حرارت واضطراب ویرر
پردهٔ غنچه میدرد خندهٔ دلگشای تو ٭ سنک خندهٔ دلگشک غنچه نک
پرده سنی یرتار یعنی رسوای ایدر مراد سنک طرک بنفشه دن و خنده ک غنچه دن
خوب و مرغوبدر دیمک در خطاطر آیه در طره دن مراد اسرار الهیه در خنده
دن مراد تجلی در ٭ ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز ٭ ای نسیم
لطیف رایحه لو گلم گندو بلبلکی یقمه ٭ کز سر صدق میکند شب همه شب دعای
تو ٭ زیرا صدق اوجندن دو گلی گیجه سکا دعا ایلر خطاب مرشده اولمق روشندر
دولت عشق بین که چون از سر فخر و احتشام ٭ عشقک دولتنی گور که فخر
واحتشام اوجندن نیجه ٭ گوشهٔ تاج سلطنت میشکند گدای تو ٭ سنک گدان
سلطنت تاجنک گوشه سنی چوز ٭ من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان ٭ بن
که فرشته لرک سوزندن ملول اولوردم ایدی ٭ قال و مقال عالمی میکشم از برای
تو ٭ سندن اوتری عالم خلقنک قال و مقالنی چکرم مراد عشق الهی طعن و
ملامت بر میرا اولدیغن بیان در خطاط حرایه در ٭ عشق تو سرنوشت من
خاک درت بهشت من ٭ سنک عشقک بنم سرنوشتم در سنک خاک درک
بنم بهشتم در ٭ مهر رخت سرشت من راحت من رضای تو ٭ سنک